

آنچه که در پی می آید متن کامل دومین درس گفتار دکتر فاطمه طباطبایی رئیس انجمن علمی عرفان اسلامی در تفسیر این اثر عرفانی امام خمینی است. این درس، از مقاله ششم، مقصد سیزده، فصل دوم کتاب و از صفحه ی ۲۷۱ کتاب است.

در مبحث گذشته بدینجا رسیدیم که امام فرمودند: «عزیزان این چند روز مهلت الهی به سر می رسد و همه نیز بر این امر واقفند و در اثبات این امر نیازی به برهان نیست. و تنها نحوه ی رفتن هر یک از ماست که متفاوت است. اینکه چگونه از این دنیا می رویم و خود از این دنیا کوچ می کنیم یا مارا به زور از این دنیا می برند. و همچنین اینکه وقتی بدانجا می رسیم خشنود و راضی هستیم یا هنگام باز شدن چشمان برزخی و آخرتی تأسف و ناراحتی و نگرانی بر ما مستولی می گردد.»

سپس کتابی از جناب سلمی در بیان عیوب نفس معرفی گردید تا با شناخت هرچه بهتر نفس و محک آن، وضعیت دوم برای ما ظهور نکند.

در جلسات گذشته تعدادی از این عیوب را برشمردیم که به اختصار در این جلسه آن را بیان می کنیم و سپس این شمارش را به اتمام رسانده و به مقصد چهاردهم از کتاب جنود که در عفت و ضد آن هتک است می پردازیم.

عیوب نفس:

اول : عدم لذت انسان از اطاعت و بندگی خداوند. فرد باید توجه داشته باشد که در هنگام پرداختن به عبادات و امور خیر با آگاهی از خداپسندانه بودن آن عمل در درون خود احساس لذت و رضایت می کند یا نه. که اگر چنین باشد از سلامت نفس برخوردار است. که البته عبادات با یکدیگر متفاوتند که توضیح آن داده شد و از آن می گذریم.

دوم : گره خوردن نفس با خیالات باطل و خواطر ناپسند که نه شرع می پسندد و نه عقل. که اگر چنین باشد حکایت از بیماری و نقص نفس است.

سوم : در مقابل عملی که انجام می دهد از خداوند طلب پاداش می کند. از آنجایی که خداوند خود وعده ی پاداش داده این امری طبیعی به نظر می آید که انسان طالب آن باشد. اما اینکه انسان خود را محق پنداشته و با انجام هر عبادتی صدر بهشت را برای خود طلب کند نشان از نقص و ضعف نفس دارد زیرا اگر نیک بنگرد خواهد دانست هر عمل خیری که از او سر می زند با قوایی انجام گرفته است که خداوند به او افاضه نموده.

چهارم: در ابتدا امور خود را به خداوند واگذار می کند اما در پایان اگر مطابق میلش نباشد ناراحت می شود و دیگر به مقدور خدا راضی نیست.

پنجم: بر آباد کردن دنیا حریص و به ساختن زندگی ابدی بی توجه است

ششم: از تأمین روزی نگران است که مبدا روزی به وی تعلق نگیرد و وی گرسنه بماند. در حالی که خداوند می فرماید: روزی شما مقسوم (قسمت شده) است و مردم آنچه را باید خودشان انجام دهند به من واگذار می کنند و آنچه را که باید به من واگذار کنند خودشان انجام می دهند.

هفتم: علم آموزی با نیت جلب توجه دیگران چنان که گفته شده علم نور است و هر جا باشد ظلمت را کنار می زند و جهل، تاریکی و کدورت است. اما علم با چنین نیاتی با خود روشنی نخواهد آورد و گواه بر نقص نفس است.

هشتم: گریز از تنهایی. نفسی که از تنهایی با خود وحشت دارد نفسی ناقص و معیوب است. هر فرد باید بررسی کند که چرا از تنهایی با خود وحشت دارد. بدیهی است وحشت به علت کهولت سن یا داشتن بیماری یا مسائل امنیتی یا هر دلیلی که در مجرای عقلانی می گنجد از این بحث خارج است منظور ترس در چنین شرایطی نیست اما اگر با خود مأنوس نیست و اساساً از تنهایی با خود هراسان است این حکایت از مشکلاتی در درون و ذهن ما و در واقع در نفس ما دارد. چنین فردی دارای خلقیاتی است که از مواجه شدن با آنها در هنگام تنهایی وحشت می کند و با یادآوری آنها احساس عذاب می نماید. و البته زمان تنهایی، زمان بروز خلقیات است و این نمونه ی کوچکی از آخرت و گرفتار شدن در جهنم درون است. در سرای باقی هم تنها انسان است و خلقیات او.

خاطره ای از امام برایتان بگویم در زمانی که توفیق داشتیم و با امام زندگی می کردیم، ایشان بعد از فراغت از کارهای روزانه در دفترشان بیشتر اوقات خود را در اتاقشان سپری می کردند. البته شنیدن اخبار از رادیو های مختلف و خواندن نامه های رسیده در خانه انجام می شد من به لحاظ درک و دریافت و جوانی خودم از سکونت طولانی امام در اتاقشان تعجب می کردم. من با نگاه خودم تصور می کردم در چنین شرایطی انسان کسل و خسته می شود یک روز این مطلب را به امام هم می گفتم. اما امام در جواب من گفتند: نه من از تنهایی کسل نمی شوم (قریب به این مضمون) من نمی توانستم لذت تنها بودن با خود را بفهمم. بعد فهمیدم کسی که دارای خلقیات خوبی باشد، افزون بر اینکه از خلوت با این خلقیات لذت می برد می تواند به درک بسیاری از حقایق هم نائل شود.

همچنین یک بار با پنج شش نفر از دوستان به دیدار **آیت الله بهاء الدینی** در قم رفتیم. ایشان هم منش جالبی داشتند. در تمام طول مدتی که دوستان با ایشان صحبت می کردند ایشان از پنجره به بیرون نگاه می

کردند. گاهی دو سه کلمه حرف می زدند وبعد دوباره نگاهشان را به پنجره می دوختند و مستغرق در افکارشان می شدند. **همسر** ایشان به ما گفتند : ایشان گاهی ساعت ها در این حالت به سر می برند. در حالیکه ما تصور می کنیم باید خود را با چیزهایی از عالم خارج مانوس کنیم واز آنها لذت ببریم در حالی که اگر خودمان را بشناسیم و به خود توجه کنیم، همه چیز را می توانیم در خود ببینیم و با عالمی بسیار بزرگ مواجه خواهیم بود که از هر نوع زیبایی بهره مند است. "اتزعم انک جرم ثقیل و فیک انطوی العالم الاکبر."

امام در کتاب **چهل حدیث** در حدیث اول حفظ خاطر و خیال را مطرح می کنند و می فرمایند: خیال انسان همچون پرنده ایست که بر هر شاخه ای می نشیند و شما باید آن را کنترل کنید .. انسان باید قدرت این را داشته باشد که بتواند ذهن خود را روی موضوع مورد علاقه اش متمرکز کند و به چیز دیگری فکر نکند. یعنی قدرت تسلط بر فکر خود را داشته باشد.

نهم : عدم عبرت از فرصت هایی که خداوند برای ترک گناه ایجاد می کند.

مثلا نمونه ی ساده ای از آن می تواند این باشد که ما گاهی می خواهیم حرفی بزنیم که غیبت است. درست در همین موقع تلفنی زده می شود یا حرفی پیش می آید که مانع مطرح کردن آن حرف و غیبت می شود. نفس سالم باید عبرت بگیرد که این فرصت و گوشزدی است که کاری که می کردم گناه بود و مرضی خداوند نبود پس باید از انجام آن صرف نظر کنم.

در حدیثی آمده روزی **پیامبر(ص)** به مجلسی دعوت شده بودند. زمانی که می خواستند به آن مجلس بروند خوابشان می برد و وقتی بیدار می شوند وقت آن گذشته بود. گفته می شود در این هنگام **جبرئیل** نازل می شوند و به حضرت می فرمایند: آن مجلس برای شما مناسب نبود. در زندگی هریک از انسان ها این اتفاقات پیش می آیند که بدان توجه نمی کنند. حوادث و اتفاقات همه گویا هستند و حتی حرکات افراد هم معنا دارد. اگر نفس سالم باشد فرصت هایی را که خداوند برای عبرت ما پیش می آورد می فهمد و از آن اجتناب می کند.

دهم : قناعت ورزیدن به افعال نیک و ترک تلاش در راه کسب خیرات. اگر شخصی در زندگی به فعل نیک خود راضی شود، مثلا اگر در ابتدای روز به فقیری کمک کند، سپس با خود چنین بگوید که من امروز وظیفه ی خود را انجام دادم یعنی به کار اندک خود قانع شود و تلاش بیشتری ننماید چنین شخصی دارای نفسی معیوب و ناقص است که همین نقص در طول زمان باعث ترک خیرات از جانب این فرد می شود. نفس اساسا زیاده خواه است پس چه شده که در کار خیر قناعت می ورزد.

بهترین نشانه و ویژگی کار خیر آن است که رنگ و صبغه الهی داشته باشد. اگر نفسی خواستار انجام چنین اموری نباشد ودر هنگام انجام آن نشاطی به وی دست ندهد نشانه ی نقص نفس است. ممکن است فردی ادعا

کند فعلی که انجام می دهیم قربۀ الی الله است پس نباید در انتظار پاسخ مثبت از او باشد این همان کنش بدون پاداش است یعنی کار خیر را فقط برای خشنودی خدا انجام می دهد.

همچنین در کار خیر نباید منت در میان باشد. منت از هیچ کس و در هیچ جا پسندیده و پذیرفتنی نیست. حتی اگر این منت از جانب پدری به فرزند خود باشد سنگین و غیرقابل تحمل است. عملی هم که برای خداوند انجام می پذیرد نباید چنین باشد. اگرچه که هر کس عملی را برای خداوند انجام دهد در بهترین مکان سرمایه گذاری نموده و آن را تبدیل به امری وجودی کرده است و چنین امری زوال ناپذیر و دائمی است و تا ابد باقی خواهد ماند. و همچنین است عمری که در راه خداوند داده است. اما عمری که برای مردم و اعتبارات دنیایی صرف کرده باشد "هباء منثور" (خاک نرم پخش شده) می شود. اگر عمری برای خدمت به خلق صرف شود از آنجایی که خلق، بر اساس گفته امام سجاد(ع) در دعای ابو حمزه ثمالی "والخلق کلهم عیالک و فی قبضتک" خانواده خداوند هستند خدمت به خداوند محسوب می شود. جالب است پیامبر(ص) نیز مخلوقات را خانواده خود خوانده اند و فرموده اند "الخلق کلهم عیالی" و در ادامه می فرمایند "فاحبهم الیّ الطفهم بهم و اسعاهم فی حوائجهم" (وسائل الشیعه ج ۶ باب ۲۷ ص ۵۸۳) دوست داشتنی ترین آن ها نزد من کسانی هستند که نسبت به آفریده ها مهربان تر است و بر برطرف کردن نیازهای آن ها کوشا تر شده است دقت کنیم که حضرت نفروند مردم یا انسان بلکه فرمودند خلق. مولانا در مثنوی می سراید:

ما عیال حضرتیم و شیر خواه گفت: الخلق عیال لاله

در زمان پیامبری حضرت موسی(ع) یکی از بندگان خداوند بیمار می شود. خداوند به حضرت موسی(ع) می فرماید من بیمار بودم و تو به عیادت من نیامدی. بنابراین خدمت به خلق برای جلب توجه خلق، با خدمت به خلق برای خشنودی حق خیلی متفاوت است. اولی امری وجودی و دومی امری اعتباری است که نتیجه ی آن فقط در همین دنیا و عالم ماده خواهد بود. مثلاً با خود شهرت و اعتبار به همراه خواهد آورد. ولی تنها در این مهلت چند روزه. اما امور وجودی تا ابد باقی خواهند ماند و خداوند نیز می فرماید: "بقیة الله خیر لکم". و نیز می فرماید "لئن شکرتم لأزیدنکم". "اگر دقت کنیم نمی فرماید اگر شکر گزار باشید نعمت ها را بر شما زیاد و گسترده می کنیم بلکه آمده است شما را گسترده می کنیم. یعنی خودت و وجود خودت را وسعت بخشیده و گسترده می نماییم. یعنی شکر تبدیل به امری وجودی می شود

سؤال یکی از دانشجویان: ما در روانشناسی داریم که کار خیر باید در اندازه ای باشد که شخص احساس فشار و ناراحتی نکند. نظر شما در این باره چیست؟

پاسخ: بسیاری از بحث های روانشناسی ما مبنای آمریکایی-اروپایی دارد و برخاسته از اعتقادات افراد سکولار است. اما ما در دین اسلام موضوع ایثار را داریم. اگرچه در امر ایثار انسان در ابتدا متحمل فشار می شود اما در پایان امر صاحب بهجت و شادمانی فزاینده ای می شود که با هیچ شادمانی قابل قیاس نبوده و حتی با وجود گذر زمان با هر بار یادآوری آن این نشاط را حس خواهد کرد.

باید گفته شود بهترین قاضی در تشخیص خیر بودن کارها و نیات وجدان فرد است. البته وجدانی که هنوز درگیر و آلوده نشده باشد. چرا که در این صورت قادر به قضاوت صحیح نخواهد بود. به همین دلیل است که امام در **چهل حدیث محاسبه، مشارطه و مراقبه** را مطرح می کنند. چراکه تا زمانی که انجام فعل به انسان نزدیک است و فعل تازه و جدیدالصدر است، انسان می تواند در مورد آن فکر و تصمیم گیری نماید. اما اگر فاصله ی زمانی رخ دهد و قضاوت به تأخیر بیفتد، ظن و کینه افروخته تر و توجیهات برای خود فرد بیشتر خواهد شد و در پایان به قضاوت غلط منجر می شود. توصیه ی احادیث و البته توصیه ی امام در چهل حدیث برآن است که هر روز خود را محاسبه کنید و کارهای خوب و بدی را که می توانستید انجام دهید و ندهید را بررسی نمایید. و حتی برای دقیق تر شدن آن می توانید جدولی تهیه کنید و به محاسبه ی خود بپردازید.

دوازدهم: ارتکاب گناه به امید مغفرت و رحمت خدا. اشخاصی که گناه می کنند و دائم جمله ی خدا ارحم الراحمین است را تکرار می کنند به چنین نقصانی مبتلا هستند. اگر فردی خود را در چاهی بیندازد و بگوید **فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین** البته اثر وضعی کار وی آسیب رسیدن به اوست هرگز عقل سالم چنین اقدامی را نخواهد کرد و آنکس که اینگونه است از بیماری و نقص نفس است که نمی تواند درست تشخیص دهد.

سیزدهم: رفاقت و مصاحبت با دور شدگان از حق. اگر فردی با کسانی که هیچ یک از شریعات و اصول دینی و اخلاقی را رعایت نمی کنند دوستی و رفاقت و صمیمیت داشته باشد و از مصاحبت با او لذت ببرد دارای نفسی ناقص و معیوب است البته دقت کنیم منظور ارتباط کاری و ارتباط برای صله رحم نیست. نکته ای در اینجاست که باید بدان توجه کرد. ما باید در معنای دورشدگان از حق دقت بیشتری داشته باشیم. آیا کسی که گناهی مرتکب می شود اما ادعای دشمنی با خداوند و یا انکار حق را ندارد، به چنین فردی دورشده از حق گفته می شود؟ ما در اوایل انقلاب این عدم توانایی رفاقت با دورشدگان از حق را تجربه کردیم. مثلا کسانی که ضد انقلاب بودند به هیچ وجه نمی توانستند با افراد انقلابی رفاقت کنند. چرا که ارزش های آن ها با هم متفاوت بود. مثلا می خواستند با هم به تظاهرات بروند. آن ها در تظاهرات خود فحش و ناسزا می گفتند که همین امر همراهی با آن ها را برای ما ناممکن می کرد. احساس سنخیت با دورشدگان از حق سبب ادامه ی رفاقت با آنان است و همین سنخیت حکایت از نقص نفس دارد.

چهاردهم: بی خیال بودن و عدم تفکر. این یعنی اهل فکر نبودن نه در افعال و نه در اخلاق. امام در **چهل حدیث** می فرمایند: شرط سلوک تفکر است. یکی از اصلی ترین شروطی که انسان را به سلوک می کشاند و به مسیر هدایت رهنمون می کند، تفکر است. تا انسان تفکر نکند قلبش بیدار نمی شود. تفکر نشانه ی قلب بیدار است و تا قلب بیدار نشود انسان سفر نمی کند. همان طور که در جلسه ی قبل گفته شد سفر در عرفان حرکت قلب الی الحق است. یعنی هر وقت قلب ما متوجه حق شد ما یک مسافر حقانی هستیم. تا قلب هم بیدار نشود نمی تواند فکر کند. قلب باید حیات داشته باشد تا تفکر صورت پذیرد. اینجاست که یک اختلاف نظر بین امام و خواجه عبدالله انصاری وجود دارد. از نظر **خواجه عبدالله انصاری** اول منزل یقظه است. یقظه به معنای بیدارشدن و تنبه پیدا کردن است. همین اندازه که انسان متنبه شود که انسان است یا حیوان فرق می کند. بفهمد انسانیت من در گرو افعال خودم است. من بالقوه انسانم و باید بالفعل انسان شوم و نیروهایی که در وجودم هست را باید فعلیت ببخشم. پس من باید انسان بشوم. همین که متوجه می شود که باید انسان شود این بیداری و یقظه است و مراتب دارد. اما امام می گویند درست است که اول مرحله بیداری است اما قلب با چه امری بیدار می شود. تا تفکر نکند بیدار نمی شود برای تفکر هم مراتبی ذکر می کنند.

یکی از این مراتب، تفکر ساده و ابتدایی است که پدری و مادری دارد. دنیایی را که در آن به دنیا آمده است و زمین و خورشید را به طور اجمال می شناسد و به طور کلی به جهان مادی فکر می کند و نتایجی می برد. و یا به خدا و **اسماء و صفات** او فکر می کند. در پی آنست که دریابد چه نسبتی با خداوند دارد این تفکر در مرتبه عالی است که خود را مظهر اسم خداوند می بیند. در شرح چهل حدیث، در حدیث اول تفکر ابتدایی و مقدماتی را مطرح می کنند و در حدیث دوازدهم مراتب عالی تفکر را بر می شمردند. پس اگر انسان اهل تفکر و تعقل نباشد نفس اش هنوز انسان نشده چرا که انسان متفکر است و معلوم می شود نفس انسانی وی هنوز ظهور پیدا نکرده.

پانزدهم: به جای شاکر بودن خود را صابر دیدن. و این بدان معناست که انسان به جای دیدن نعمت هایی که خداوند به وی عرضه نموده است، کاستی ها را ببیند. چنین شخصی بدان علت که فقط به نداشته های خود نظر می کند خود را صابر می بیند. در حالی که اگر نفسی سالم باشد هرآنچه صورت می پذیرد و هرآنچه خداوند مقدور می کند را نعمت می بیند. و افراد این چنینی بسیار کم اند. چنان که ما در قرآن داریم: **"قلیل من عباد الشکور"**.

اوج حالتی که افراد از خود تصور می کنند این است که خود را صابری دانند. در حالیکه این صابر دیدن به معنای بلا دیدن است حال آنکه عارف کامل هر چه از دوست رسد را نیک می بیند.

امام در مرگ حاج آقا مصطفی می گویند: مرگ مصطفی از الطاف خفیه ی پروردگار بود. آنچه در هنگام مصیبت در ایشان بروز کرد، شاکر بودن و لطف تلقی کردن ایشان بود و نمی گویند من بر این مصیبت صبر می کنم بلکه آن را لطف تلقی می کنند.

در متون دینی به چند نوع صبر اشاره شده: **صبر با الله، صبر الی الله، صبر فی الله** یا صبر در معصیت و صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت.

تحملی که افراد در هنگام انجام فرایض دینی مثل نماز و روزه و حجاب و ... می کنند به جهت آن که فرمان خداوند را اطاعت کرده در حالیکه می توانستند با وجود اختیاری که خداوند به انسان داده آن را انجام ندهند، صبر محسوب شده و یا بردباری که برای نگفتن دروغ و غیبت انسان متحمل می شود صبر خوانده می شود که خداوند اجر صابران را به این افراد خواهد داد.